

متن فرمایشات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه ارواحناله‌الفداء



بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند جان آفرین

خداوندی که از یک مشت خاک، حال چطوری اینها را می‌گرداند که یک انسان می‌سازد. و خود این انسان هم خیلی مختلف است. حتی دو انسان را با هم بگذاریم این طرف. یکی را می‌گوییم این را خلق کرده، آدم فکر می‌کند پس آن یکی که خلق کرده دو چیز است. ولی همه اینها خلقت خداوند است.

امروز بسم‌الله را که گفته‌اند و خوب است که هر مرتبه بگویید. ما منتها بس که این را تکرار کرده‌ایم، درست نفهمیده‌ایم یعنی چه. بعداً که آمدیم بفهمیم، تدریجاً یک درجاتی از فهم برای شما حاصل شد. ظاهرش این است که بسم‌الله الرحمن الرحيم، به نام خدا. مگر غیر از خدایی هم هست که ما آن را کنار گذاشته‌ایم و گفتیم به نام این خدا؟ این را اگر بنشینیم دقت کنیم این فکر هست. ولی ما به این توجه نداریم... توجه نداریم یعنی اینکه حواسمان به آن نیست.

خیلی چیزها هست... خدا برای ما قرار داده برای اینکه به این طریق فهم ما را، نه فهم تک‌تک ما را، من و تو و او، فهم مجموعه این جاننداری که اسمش بشر است، تدریجاً یک چیزهایی یاد بگیرد. و یک چیزهایی هم... در فهمش رها نیست. فهم را گذاشته که یک چیزهایی را خودش بفهمد، خود انسان بفهمد. و حتی تقلید که در شیعه واجب است. تقلید برای اعمال واجب است. یعنی نماز را چطوری بخوانید و الله اکبر بگویید. یعنی تقلید در عملیات... است. دعای دست می‌خوانید یا دعایی می‌خوانید که معنی آن را هم نمی‌فهمید ولی می‌دانید دعاست. نخواسته، حتی نه تنها به خاطر زبان است... خود عرب هم... خود ما هم اگر الان شعر فارسی می‌خوانیم توجه نمی‌کنیم... یعنی خدا که ما را آفریده، در یک دنیایی گذاشته که ملائکه هم در آن دنیا هستند، ما نمی‌بینیم ولی هستند. توی دنیایی گذاشته است که تمام شلوغی‌های خلقت در آن هست و ما گیج شده‌ایم. نمی‌فهمیم چیست. فقط یک وقت می‌بینیم که خودمان هستیم. تازه وقتی می‌گوییم خودمان هستیم. چطوری هستیم؟ چطور شد هست شدیم؟...

تمام اینها را خدا گذاشت برای این بشر نادان. بشری که هیچ نمی‌دانست. ولی به تدریج، نه تنها دانست، بلکه دانشمند شد. یعنی هر چیزی را که نمی‌دانست، دانست و فهمید. خدا هم از آن بهره‌برداری کرد و او را مأمور راهنمایی دیگران کرد. ولی خوب نشان‌دهنده این شد که خداوند به این بشر، آن استعداد را داده که همه چیز را بفهمد. بفهمد که فرشته، ملائکه یعنی چه، بشر یعنی چه، خوب یعنی چه، بد یعنی چه. به این چیزها گفت... ولی اگر بگذارند همین چیزها تمام شد، دیگر کار تمام می‌شود. دیگر کاری نمانده برای خدا. ولی اینطور نیست. نوع بشر را در آن حالت، عالم جهل خلقت می‌کند که خودش برود بفهمد. خداوند عین... را نمی‌گوید. بسم‌الله الرحمن الرحيم از زبان بعضی از همان خلقت‌های

خدایی که آنها را ممتاز قرار داده، به اسم فرشته، به اسم امام، به اسم... ولی خوب برای اینکه نمی‌خواهد بشر ول بگردد، چون خداوند... در آخر به فرشته‌ها بعد از آنکه یک کارهایی... به فرشتگان اعلام کرد: **اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً** یعنی در کره زمین می‌خواهم برای خودم جانشین قرار بدهم. این معنی لغت خلیفه است... چیزی را می‌خواهیم قرار بدهیم. نفرمود نه این نیست. هم بشر را آفریده... یکی از آن بشرها را همه چیز یادش داد. ما فهمیدیم که بله، این بشر همانی است که خلیفه‌الله می‌شود. اگر اینطوری است، پس آن یکی چی؟ آن یکی پهلوی‌اش نه تنها چیزی یاد نگرفت، بلکه هر چه یاد گرفت برعکس آن بود.

این، نوع بشر را می‌خواهد جاهل و نادان بیافریند که خود اینها در راه زائل کردن جهل قدم بردارند و تدریجاً حاکم بشوند. حاکم بشوند بر چی؟ بر آنچه خداوند آفریده. و آنچه خداوند می‌گوید، یعنی **اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً**... در این صورت ما نه از جهل مان باید بترسیم و نه این که نترسیم و بگوییم همه چیز خوب است. ولی از این که نتوانستیم این جهل و این قسمت را مرتفع کنیم، نترسیم. خدا اینطور کرده است.

یکبار گفتم، یک چیزهای عامیانه است که گاهی واقعاً بهتر از یک معلم دائمی به آدم چیز یاد می‌دهد. ما در گناباد در منزلمان مرغ و خروس زیاد داشتیم. ما بچه که بودیم مثلاً می‌دیدم یک مرغ سروصدا می‌کند. پرسیدیم این چه می‌گوید چرا این مرغ صدا می‌کند می‌گفتند قُدُقُداس می‌کند. بعد به تدریج فهمیدیم که مرغ تخم می‌کند و تخمش هم مثل همین تخم‌های که ما می‌خوریم.

معنی‌اش این است که می‌گفتند، مرغ وقتی می‌خواهد تخم کند، موقع تخم، خیلی قال قال می‌کند، سروصدا می‌کند. خروس هم همینطور. می‌گویند مرغ به یاد خداست و کسی را ندارد جز شوهرش که همان خروس باشد.

مرغ داد می‌زند: «قُدُقُداس، بچه کردم، بی‌دست و پاست» قُدُقُداس می‌کند بعد می‌گوید بچه‌ای کردم، خدا به من داده ولی بی‌دست و پاست. قلقلی است. خیال کرده که باید دست و پا داشته باشد. خروس که فهمیده، عمرش بیشتر است، یواش می‌گوید: «قُدُقُداس، غصه نخور، کار خداست». یعنی این را خدا برایت اینطور مقرر کرده است. از آن غصه نخور، که کار خداست.

اساس گردش کار جهان بر اساس همین شعر است. این بشر را چطور می‌آفریند، خداوند بعد از آفرینش بشر، او را هل می‌دهد به سمت... برو چیز بفهم. برو خودت کشف کن و بفهم. آنها را کشف کن. آن ذوق کشف کردن و فهمیدن را در این جاندار گذاشته است. این جاندار که اسمش را گذاشته. و بعد به اینها می‌گوید: برو بگرد، خودت پیدا کن. مثل اینکه دارد قایم‌موشک بازی می‌کند، خودش آفریده، خودش هم مخفی کرده است خاصیت بشر را. و بعد به بشرها گفته است برو بفهم. برو بفهم نه اینکه همینطوری برو، یعنی اینکه می‌توانی بفهمی که من به تو می‌گویم. ولی خداوند در

این دنیا هرگز به مرغ نمی گوید پرواز کن. برای اینکه کار او نیست... به خروس می گوید با وجود اینکه کارت خوانندگی است معذک...

ما هم کار عمده مان همین فهمیدن است. خود فهمیدن مورد توجه ماست. بنابراین، مسیر حرکت انسان، یعنی مسیر حرکت این جاندار که اسمش انسان است، در این مسیر، فهمیدن همه ی جهان است. فهم است. حالا اسمش را فهم بگوییم، علم بگوییم، دانستن بگوییم، هر چه هست. خلقتی را که آفریده است به آن خلقت استعداد داده و دستور هم داده که برو همه چیزها را بفهم. در ضمن این فهم، همه چیزها هست. همه نعمت ها هست. بفهمد که مثلاً ورزش که این همه می گویند برای سلامت مفید است. می فهمد که ورزش خیلی مفید است. می فهمد که فلان غذا که می گویند بخور، همان غذایی است که برایش مفید است.

در این مسیر انشاءالله نه تنها انسانی که خودش فهم و درک داده، بعد عملاً مأمور می شود که به دیگران هم همانطور یاد بدهد. به این طریق خداوند می خواهد مجموعه بشر را به کمال برساند. یک موجودی خلق کند که... آنوقت بشر را آفریده. بعد ما این بشریت را سبک بدانیم؟ از آن طرف خدا آفریده، از این طرف بنده خدا می کشد در جنگ... یک چیزی را خداوند می کشد مثل حیوانات وحشی به هم می ریزند... ولی آنهاهی که می مانند، می آیند جلو و بالاخره می رسند به این...

حالا انشاءالله ما هم، لباس فهم و دانش را به تن می کنیم و تمام آنچه را که خدا خواسته است بفهمیم، بفهمیم.

از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود به کجا می روم آخر، نمایم وطنم

این پیشرفت هم بیشتر بر اثر معاشرت و زندگی با هموعان است... انشاءالله خداوند به ما لیاقت و قدرت بدهد که در مقام...

دیده را فایده آن است که دلبر ببیند ور نبیند چه بود فایده بینایی را؟

چشم برای این است که ببیند. در واقع خدا را ببیند. اگر نبیند، این چه فایده ای؟ یعنی در واقع همه اجزای این انسان را که آفریده، هر کدام کاری دارند که واجب است داشته باشند. و بنابراین از مجموع اینها، درک زمان حیات خودشان را بکنند انشاءالله.

خداوند انشاءالله به ما این قدرت را بدهد.

